



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و نهم	تاریخ: ۸ اسفند ۱۳۹۱
موضوع جزئی: خاتمه بحث عدالت	مصادف با: ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۳۴
سال سوم	جلسه: ۸۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم در بحث از اینکه آیا اصل در مسلم عدالت است یا فسق، قول اول این است که اصل در مسلم بر عدالت است؛ این قول بر اساس نظر بعضی مبتنی شده بر تفسیر عدالت به مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق یعنی اگر ما عدالت را به این معنی بدانیم که اسلام به ضمیمه عدم ظهور الفسق عدالت است (کسی که مسلمان است و فسقی از او ظاهر نشود، عادل است)؛ قهراً در این مقام در شک بین عدالت و فسق اصل عدالت است.

به جمعی از متقدمین نسبت دادند که قائلند عدالت عبارت است از مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق این قول سابقاً مورد بررسی قرار گرفت لکن در ما نحن فیه به چند روایت استناد شده برای اثبات اینکه اصل عدالت است. چند روایت باقی مانده که آنها را بیان می‌کنیم و سپس این قول را از جهات مختلف بررسی خواهیم کرد:

روایت سوم: روایت علاء

«و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ شَهَادَةِ مَنْ يَلْعَبُ بِالْحَمَامِ قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفِسْقٍ الْحَدِيثُ»^۱

طبق این روایت اگر کسی شهرت به فسق نداشته باشد و فسقی از او آشکار نشده باشد شهادتش مقبول است ولو اینکه اهل بازی با کبوتر باشد همین مقدار که فسق آشکار نشود، شهادت پذیرفته است. این نشان می‌دهد اگر کسی مسلمان باشد و فسقی از او ظاهر نشده باشد این عادل است حال اگر در عدالت کسی شک کنیم. (شک در این فرض است که اولاً شخص مسلمان است و ثانیاً فسقی هم از او دیده نشده) به استناد این روایت می‌توانیم بگوییم عادل است.

روایت چهارم: روایت عبدالله بن مغیره

«و بِإِسْنَادِهِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ أَشْهَدَ شَاهِدَيْنِ نَاصِبَيْنِ قَالَ كُلُّ مَنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ عُرِفَ بِالصَّلَاحِ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ»^۲

این روایت در حقیقت دلالت بر این می‌کند که اگر کسی به عنوان شخصی صالح شناخته شود، شهادتش مقبول است؛ "ولد علی الفطرة" یعنی مسلمان است و همچنین بدی از او دیده نشده لذا شهادتش مورد قبول است. این شامل آنجا که شک در عدالت یا فسق کسی می‌کند، می‌شود.

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۲۸۴، حدیث ۷۸۴ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ابواب الشهادات، باب ۴۱، ص ۲۹۱، حدیث ۶.

۲. تهذیب، ج ۶، ص ۲۸۴، حدیث ۷۸۳ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ابواب الشهادات، باب ۴۱، ص ۲۹۴، حدیث ۲۱.

روایت پنجم: صحیحہ ابی بصیر

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا يُرَدُّ مِنَ الشُّهُودِ فَقَالَ الظَّنِّينُ وَ الْمُتَّهَمُ وَ الْخَصْمُ قَالَ قُلْتُ: فَأَلْفَاسِقٌ وَ الْخَائِنُ فَقَالَ هَذَا يَدْخُلُ فِي الظَّنِّينِ»^۱

ابی بصیر از امام سؤال می‌کند که در چه مواردی شهادت رد می‌شود یا کدامیک از شهود شهادتش مورد قبول نیست؛ حضرت در پاسخ سه گروه را ذکر می‌کند: یکی کسی که مظنون است و دومی کسی که متهم است و سومی کسی که خصم است. خصم کسی است که با دیگری خصومت و دشمنی دارد. متهم کسی است که در مورد اتهام است و ظنین کسی است که مظنون است؛ امام (ع) می‌فرماید این افراد شهادتشان مورد قبول نیست.

بعد امام دو گروه را داخل در ظنین می‌کند یکی فاسق و یکی خائن (کسی که اهل خیانت است و کسی که اهل فسق است) این دو هم در ظنین داخل می‌شوند چون گویا راوی تعجب می‌کند که امام سه گروه را ذکر کرده ولی اشاره‌ای به فساق نکرده‌اند. گویا سؤال می‌کند که شما فرمودید ظنین و متهم و خصم پس آیا شهادت فاسق قبول می‌شود؟ شهادت خائن قبول می‌شود؟ حضرت می‌فرماید این دو مورد داخل در ظنین است. ظنین یعنی مظنون به چیزی است که مخل به شهادت اوست یعنی ممکن است مظنون باشد به چیزهایی که او را از دایره عدالت خارج می‌کند؛ لذا هر کاری که او را از دایره عدالت خارج کند و هر کسی که به نوعی عملی مرتکب شود که از این دایره خارج شود، به او ظنین می‌گویند لذا فاسق هم داخل در ظنین است.

بررسی روایات:

مجموع این روایات با بیانی که عرض کردیم مورد استناد قرار گرفته برای اینکه در شک در عدالت و فسق مسلم، اصل بر عدالت است؛ حال باید دید با مجموعه مطالبی که از قائلین نقل شد و روایاتی که در این مقام اقامه کرده‌اند آیا می‌شود که اصل در مسلم عدالت است یا نه؟

در این رابطه از چند جهت اشکال وجود دارد:

اشکال اول:

آیا اساساً قول به اینکه اصل در مسلم عدالت است، متفرع و مبتنی بر این است که ما عدالت را عبارت از مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق بدانیم؟ چنانچه گفتیم این قول را متفرع بر تفسیر خاصی از عدالت کرده و گفته‌اند اگر کسی عدالت را به این معنی دانست نتیجه‌اش آن است اصل در مسلم عدالت است می‌خواهیم ببینیم آیا این ابتناء صحیح است یا نه؟ اگر قائل در صدد این است که انحصار را برساند یعنی مدعی است فقط کسی می‌تواند بگوید اصل در مسلم عدالت است که قائل باشد عدالت به معنای مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق است یعنی دیگران نمی‌توانند ادعا کنند اصل در مسلم عدالت است این قابل قبول نیست یعنی مثلاً اگر کسی عدالت را عبارت از حسن ظاهر دانست یا کسی گفت عدالت همان ملکه نفسانیه است، دیگر نمی‌تواند در این بحث ادعا کند اصل در مسلم عدالت است این باطل است پس اگر منظور از تفرع؛ یعنی ابتناء این قول (اصل در مسلم عدالت است) بر آن مبنا (اینکه عدالت عبارت است از مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق) و می‌خواهد این

۱. کافی، ج ۷، ص ۳۹۵، حدیث ۳ / وسائل، ج ۲۷، ص ۲۷۵، حدیث ۳.

قول را محصور در آن مبنا بکند، این قطعاً قابل قبول نیست چون اگر بگوییم کسی که معتقد است عدالت عبارت است از استقامت عملی و فعلی، او هم می‌تواند ادعا کند اصل در مسلم عدالت است؛ این چه اشکالی دارد؟ چه مانعی است از اینکه کسی مبنایش در معنای عدالت استقامت عملیه و فعلیه باشد در عین حال اینجا هم معتقد بشود که اصل در مسلم عدالت است؟ بله طبق مبنای مشهور متأخرین که عدالت را عبارت از ملکه نفسانیه راسخه در نفس می‌دانند و مختار ما همین بود شاید صحیح نباشد بگوییم اصل در مسلم عدالت است چون ملکه چیزی نیست که به صرف اسلام حاصل شود و حصول آن محتاج ممارست و تمرین و زمان طولانی است. بنابراین این گونه نیست که فقط قائل به اینکه عدالت مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق است می‌تواند قائل به این شود که اصل بر عدالت مسلم است. چون قائلین به استقامت عملیه هم می‌توانند بگویند اصل بر عدالت است.

اشکال دوم:

بر فرض ما این ابتناء را بپذیریم یعنی بر فرض این قول که اصل در مسلم عدالت است مبتنی باشد بر اینکه عدالت عبارت است از مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق لکن اصل آن مبنا باطل است ما سابقاً در بحث حقیقت عدالت به این مبنا اشکال کردیم. اینکه مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق همان عدالت باشد و عدالت یک حقیقتی زائد بر اصل اسلام نباشد، این باطل است لذا اشکالاتی که در آن بحث مطرح کردیم اعاده نمی‌کنیم. به حسب روایات متعدد این مطلب قابل اثبات است که می‌توانید به همان بحث مراجعه کرده و اشکالات آن را ملاحظه کنید.

اشکال سوم:

این اشکال مربوط است به آنچه که از بعضی از متقدمین نقل شد مبنی بر اینکه آنها قائل بودند که عدالت عبارت از مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق است؛ نفس استناد به متقدمین به یک معنی شاید محل تردید باشد یا حداقل آن است که در سایر کلمات و کتب آن بزرگان معارض دارد مثلاً خود مرحوم شیخ طوسی، شیخ مفید و ابن جنید عباراتی دارند که در بعضی از مواقع صریحاً به ستر و عفاف و اجتناب از کبیره و صغیره اشاره کرده‌اند؛ اگر در تفسیر عدالت و معرفی عادل به این امور اشاره بشود (ستر، عفاف، اجتناب از کبیره و حتی صغیره) معلوم می‌شود این غیر از اسلام و زائد بر اسلام است و می‌خواهند به یک حقیقت دیگری اشاره کنند پس در عبارت این بزرگان هم بعضاً عباراتی یافت می‌شود که معارض با آن چیزی است که قائل نقل کرده است. در این موارد باید تقدم و تأخر این اقوال را دید معمولاً وجود دو نظر متفاوت در بین علما یک امری است که زیاد اتفاق می‌افتد و باید دید کدام قول تقدم دارد و کدام مؤخر بوده تا نظریه نهایی بدست بیاید.

اشکال چهارم: این اشکال مهمترین اشکالی می‌باشد که متوجه ادله این قول است:

صرف نظر از اشکالات سندی بعضی از این روایات مانند مرسله یونس، دلالت آنها بر مدعا ناتمام است چون آنچه از این روایات بدست می‌آید این است که حسن ظاهر را به عنوان طریق کشف عدالت معرفی می‌کند. عمدتاً این روایات در مقام بیان حسن ظاهر هستند ما سابقاً در بحث از طریقت حسن ظاهر اشاره کردیم؛ یکی از طرق ثبوت عدالت حسن ظاهر بود که برای اثبات طریقت حسن ظاهر و اینکه عدالت به واسطه حسن ظاهر ثابت می‌شود این روایات را ذکر کردیم مثلاً در روایت اول صحیح حریز «لَيْسَ يُعْرَفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ أُجِيزَتْ شَهَادَتُهُمْ جَمِيعاً» یا در روایت علاء «لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفِسْقٍ» یا

مثلاً در روایت عبدالله بن مغیره «كُلُّ مَنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ عُرِفَ بِالصَّلَاحِ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ» لسان و سیاق همه این روایات در واقع این است که همین که کسی ظاهرش ظاهر دینی بوده و اهل عیوب و گناه و زشتی نباشد برای ترتب آثار عدالت کافی است. پس اصلاً این روایات به هیچ وجه نه می‌تواند اثبات کند عدالت عبارت است از مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق و نه می‌تواند اثبات کند که اصل در مسلم عدالت است. لذا این روایات همه دلالت بر حسن ظاهر دارد و دلالتی بر اینکه اصل در مسلم عدالت است، ندارد.

«والحمد لله رب العالمین»